**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010307**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که بعضی موارد را به عنوان مصادیق اصل مثبت تلقی کردند که مرحوم آخوند می‌فرمایند که این جزء مصادیق اصل مثبت نیست.

یکی از موارد این هست که ما استصحاب موضوعات خارجیه را بکنیم که اشکال کردند که این موضوعات خارجیه خودش موضوع اثر نیست، اثر برای عناوین کلیه است. قبلاً زید عالم بوده، نمی‌دانیم هنوز عالم هست تا وجوب اکرام داشته باشد، استصحاب بقای عالمیت زید را می‌کنیم. می‌گوییم زید کان عالماً و الآن کما کان. می‌گویند عالمیت زید خصوصیتی ندارد، حکم برای مطلق عالم هست به نحو کلی. این اشکال را مطرح کردند.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که کلی با مصادیقش اتحاد دارد. حکمی که روی کلی رفته حکم روی مصادیقش هم تعلق گرفته، بنابراین آن مصداق هم متعلق حکم هست.

و بعد یک توضیح، ادامه‌ای هم در حاشیۀ رسائل دارند که هذا لو قلنا بتعلق التکالیف بالطبایع اما لو قلنا بتعلقها بالافراد فامره اوضح.

یک همچین عبارتی را در حاشیۀ رسائل هم دارند.

اینجا حالا من ابتدا یک توضیحاتی در مورد کلام مرحوم آخوند عرض کنم و بعد. یک نکته‌ای، این کلام مرحوم آخوند احکامی که به کلیات تعلق می‌گیرد سرایت می‌کند، یعنی متحد هست حقیقتاً با همان که آن حکم به افراد تعلق بگیرد. این مطلب در جایی هست که متعلق حکم به نحو مطلق الوجود باشد. هر کسی که عالم باشد وجوب اکرام دارد. به عدد افراد عالم وجوب اکرام هم متعدد می‌شود. تکلیف متعلق به کلی منحل می‌شود به عدد افراد. ولی در جایی که حکم به نحو صرف الوجود باشد آن دیگر به افراد تعلق نمی‌گیرد. کسی می‌گوید اگر عالمی موجود باشد واجب است صدقه دادن. مثلاً نذر کرده که اگر عالمی موجود باشد صدقه بدهد. خب اینجا صرف الوجود عالم موضوع هست، نه مطلق الوجود. بنابراین تک تک افراد عالم حکم ندارند. حکم برای این کلی است، عالم به نحو صرف الوجود هست. اینجا نمی‌شود که گفتش حکم متعلق به کلی با حکم متعلق به افراد این‌که اصلاً افراد حکم ندارند، حکم برای کلی است. اینجا این یک نکته.

نکتۀ دیگر این‌که من خیلی متوجه این‌که این بحث را برای چی مرحوم آخوند اینجا مطرح کردند، حالا فرض کنید که آن فرد نشود استصحابش کرد، خود کلی را استصحاب می‌کنیم دیگر. چون فرض این است که با وجود فرد کلی تحقق دارد، کلی که تحقق داد استصحاب بقای کلی می‌کند. مثلاً فرض کنید من نذر کرده بودم که اگر کلی عالم موجود باشد هر روزی که کلی عالم موجود باشد من تصدق بدهم. دیروز زید عالم بود، نمی‌دانم هنوز زید عالم هست یا عالم نیست، استصحاب می‌کنم بقای عالمیت زید را یک موقعی می‌گوییم. نه می‌گوییم دیروز عالم موجود بود، الآن عالم موجود هست یا عالم موجود نیست، استصحاب می‌کنیم بقای عالمیت را. یعنی نیازی نیست که ما استصحاب را ببریم روی آن فرد خاص تا حالا این اشکالی که ما مطرح کردیم که حکمی که مربوط به صرف الوجود است به فرد تعلق نمی‌گیرد. خب حالا فرد را نتوانیم استصحاب کنیم. چون بالأخره این‌که قبلاً زید عالم بوده وجوب اکرام داشته دیگر. یعنی صرف الوجود موجود بوده دیگر، صرف الوجودی که قبلاً موجود بوده یعنی به وجود فرد صرف الوجود محقق می‌شود دیگر. حالا چرا این فرد را استصحاب کنید؟ کلی را استصحاب کنید. من خیلی متوجه این‌که چه مشکلی اینجا هست که حتماً باید استصحاب فرد کرد که حالا ما بحث بکنیم که آیا حکم متعلق به کلی به فرد سرایت می‌کند یا نمی‌کند، این بحث‌ها را، استصحاب فرد نکنید به جایش استصحاب کلی بکنید دیگر. مشکل حل می‌شود. چون به نظرم هر چی فکر کردم که شرایط استصحاب فرد اگر باشد شرایط استصحاب کلی هم هست.

شاگرد: کلی قسم اوّل

استاد: کلی قسم اوّل است دیگر، وقتی این فرد موجود است به تبع کلی هم موجود است، ما استصحاب کلی می‌کنیم دیگر. خیلی من نفهمیدم که، البته مرحوم آخوند می‌گوید بعض الاعاظم بنحو الاصل، این اشکال را مطرح کردند و امثال اینها من خیلی نفهمیدم اصلاً این اشکال می‌خواهد چه نتیجه‌ای از این اشکال گرفته بشود حالا صرفنظر از جواب مرحوم آخوند که عرض کردم جواب مرحوم آخوند در بعضی موارد می‌آید، در بعضی موارد نمی‌آید، اصل اشکال ثمرۀ عملی ندارد، در هیچ جایی. چه در مواردی که جواب مرحوم آخوند بیاید، چه در مواردی که. من فعلاً چیزی نفهمیدم که این اشکال چه ثمرۀ عملی دارد.

شاگرد: صرف الوجود فرمودید جواب مرحوم آخوند نمی‌آید سرایت نمی‌کند، یعنی الآن بالوجدان استصحاب عالمیت زید در جایی که صرف الوجود باشد

استاد: نه حالا یک بحث دیگر هست که استصحاب عالمیت آیا به اصطلاح اثبات وقتی فرد را استصحاب کردیم آیا کلی اثبات می‌شود یا نمی‌شود؟ یعنی ملازمۀ ظاهری بین فرد و کلی موجود هست یا موجود نیست؟ ما حالا نمی‌خواهیم جز بحث مستثنیات اصل مثبت را اصلاً. خیلی از این مواردی که مرحوم آخوند مطرح می‌کند می‌خواهد بگوید اصلاً مثبت نیست تا بخواهیم بحث کنیم که آیا جزء مستثنیات هست یا جزء مستثنیات نیست. اینجا بحث مرحوم آخوند این است که اصلاً مثبت نیست تا بعد بخواهیم جزء مستثنیات بدانیم یا ندانیم. اصل اینکه این شبهه مطرح شده چه نتیجه‌ای ازش می‌خواهد گرفته بشود برای من روشن نشد که این چه نتیجه‌ای از این شبهه می‌خواهد گرفته بشود؟

نکتۀ سوم یک توضیحی در مورد این قطعۀ اخیر کلام مرحوم آخوند که ایشان می‌گوید هذا بناءً علی تعلق الحکم بالطبایع. تعبیر:

«هذا لو قلنا بتعلّق‏ الأحكام الشّرعيّة بالطّبائع؛ و أمّا لو قلنا بتعلّقها بالأشخاص، فالأمر أوضح و أجلى لا يكاد أن يخفى»

تا آخر عبارت ایشان.

این یک توضیحی بدهم، ببینید احکام که ما می‌گوییم، اوّلاً یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم ما به اصطلاح مرحوم نایینی یک متعلق الحکم داریم، یک موضوع الحکم. موضوع حکم در مثال وجب الحج علی المستطیع، حج متعلق الحکم است، مستطیع موضوع الحکم هست. موضوع چیزی هست که مفروض الوجود گرفته شده است و با تحقق خارجی او حکم فعلیت می‌یابد. و به تعبیر مرحوم نایینی به مرحلۀ مجعول می‌رسد. بعد از این‌که حکم به مرحلۀ مجعول رسید و فعلیت پیدا کرد حکم باعثیت دارد برای تحقق آن متعلق، در مثلاً اوامر، یا برای عدم تحقق آن متعلق در نواهی. ولی تحقق و عدم تحقق متعلق شرط فعلیت تکلیف و شرط مرحلۀ مجعول نیست. این بحثی که ظاهراً اینجا مرحوم آخوند موضوعات خارجیه را مطرح می‌کند مرادشان همان موضوع هست به اصطلاح. حالا یک نکته هم بگویم. این اصطلاح مرحوم نایینی، اصطلاح خود ایشان هست و افراد دیگر این اصطلاح را به کار نمی‌برند. مرحوم آخوند اینها وجب الحج علی المستطیع خیلی وقت‌ها هم حج را موضوع تلقی می‌کنند هم مستطیع را موضوع تلقی می‌کنند. حج را موضوع تلقی می‌کنند به اعتبار این‌که در جملۀ الحج. موضوع را به همان معنای منطقی می‌گیرند. الحج واجبٌ، حج موضوع هست، واجبٌ محمولش است دیگر. مستطیع را هم می‌تواند ما می‌توانیم موضوع قرار بدهیم، بگوییم المستطیع واجب الحج. بنابراین هم مستطیع موضوع به معنای منطقی هست هم حج موضوع به معنی منطقی هست.

شاگرد: معنای متعلق

استاد: حالا الزاماً تعبیر متعلق المتعلق هم لازم نیست باشد. لازم نیست حتماً متعلق. ممکن است متعلق المتعلق هم نباشد ولی موضوع باشد. همۀ موضوعات متعلق المتعلق نیستند. فرض کنید ما می‌گوییم اگر امروز روز شود شما باید امروز تحقق پیدا کند، شما باید فلان کار انجام بدهید. در امروز هم نه، هیچ قید امروز هم ندارد. کسی که نذر می‌کند اگر بچۀ من خوب شد من صدقه بدهم. صدقه دادن درش خوب شدن بچه اخذ نشده که، خوب شدن بچه اینجا موضوع فعلیت نذر است. متعلق المتعلق هم دو جور است، گاهی اوقات آن متعلق المتعلق مفروغ الوجود در نظر می‌گیرد، گرفته می‌شود، گاهی اوقات مفروغ الوجود نیست، اکرم العالم گاهی اوقات مفروض این است که آن عالم موجود است شما باید اکرامش کنید. گاهی اوقات حتی عالم را هم موجود فرض نمی‌کنیم، اکرم العالم به نحوی هست که اگر هم نبود شما باید عالم را تولید کنید و آن را اکرام کنید و یک شخصی را به ازدواج در بیاورید و یک بچه‌ای به دنیا بیاورد و عالم بشود تا بتوانید آن را اکرام کنید مثلاً. این است که متعلق المتعلق در این‌که حتماً موضوع باشد، یعنی بین موضوع و متعلق المتعلق عموم و خصوص من وجه است، نه همۀ متعلق المتعلق‌ها موضوع هستند، و نه همۀ موضوع‌ها متعلق المتعلق هستند.

غرضم این نکته است، کلمۀ موضوع در اصطلاح غیر مرحوم نایینی به هر دو قسم اطلاق می‌شود، هم به متعلق به اصطلاح مرحوم نایینی هم به موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی. من به نظرم مرحوم نایینی این اصطلاحی که جعل کرده خوب اصطلاحی است. یعنی به دلیل تفاوت‌های جوهری که بین اینها هست، ولو اصطلاحش بر خلاف اصطلاح قوم است، ولی خوب است که این اصطلاح.

شاگرد: تفکیک؟

استاد: تفکیک، تفکیک جالبی است و باید این اصطلاح جعل می‌شد. البته گاهی اوقات بعضی از مثلاً شاگردهای مرحوم نایینی اعتراض مثلاً به آشیخ محمد حسین دیدم کردند که شما بین موضوع و متعلق را قاتی کردید و امثال اینها. این اعتراضات بی‌جاست، چون مرحوم آشیخ محمد حسین روی اصطلاح قوم مشی کرده و اینها اعتراض. این اعتراضات بی‌جاست، اعتراضات مرحوم نایینی یک اصطلاح شخصی است که جعل کرده. نباید به دیگران اعتراض کرد که چرا شما براساس اصطلاح استاد ما مشی نمی‌کنید و اصطلاح قوم را. ولی خود فی نفسه من می‌پسندم اصطلاحی که مرحوم نایینی اینجا دارد.

اینجا موضوعات خارجی که مرحوم آخوند می‌گویند مراد آن موضوعات خارجیه است، یعنی موضوعی که با خارجیت یافتنش در حکم دخالت دارد. یعنی همان موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی. همان مفروغ الوجود گرفتن. اینجا موضوعاتی که می‌گویم. حالا این‌که می‌گوییم احکام متعلق به طبایع هست یا متعلق به افراد، این تعلق که تعبیر می‌کنیم مراد تعلق حکم به موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی است، یا تعلق حکم به موضوع به اصطلاح دیگران هست، کدام مراد هست؟ یعنی به هر حال هم موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی، هم متعلق به اصطلاح مرحوم نایینی، هر دویش حکم به آن یک نحو تعلقی دارد. این تعلق الاحکام الشرعیة بالطبایع مربوط به کدام یک از این دو تاست؟ این دخالت دارد در مورد تفسیر تعلق الاحکام بالطبایع و افراد که مراد چی است. این تعبیر تعلق الاحکام بالطبایع لا بالافراد گاهی اوقات تصور می‌شود مراد این هست که احکام به عناوین تعلق می‌گیرند نه به معنونات. این یک جور.

این‌که احکام به عناوین تعلق می‌گیرند نه به معنونات این مربوط به، حالا درست یا نادرست، من نمی‌خواهم وارد این بشوم که آیا این درست است، درست نیست، آن را باز کنم. این مربوط به تعلق حکم به متعلق به اصطلاح مرحوم نایینی است، به عناوین تعلق می‌گیرد. می‌گویند آن معنون خارجی، حج خارجی آیا مرادتان حج به قید وجود هست، حج به قید وجود که مسقط است وجوب است. به قید عدم هست؟ معنا ندارد که حج معدوم را بگوییم موجود کن. اجتماع ضدین پیش می‌آید. پس بنابراین حج لابشرط از وجود و عدم اخذ می‌شود، یک عنوان کلی هست و یک عنوان هست نه به معنون خارجی تعلق گرفته باشد.

این حرف‌ها در مورد متعلق به اصطلاح مرحوم نایینی مطرح است و الا در مورد موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی خب حکم به همان موضوع خارجی تعلق می‌گیرد، یعنی وقتی آن موضوع فعلیت پیدا کرد حکم هم فعلی می‌شود که ما در بحث جعل و مجعول توضیح دادیم که این به چه نحو آن خارج تعلق می‌گیرد و امثال اینها. آن ان قلت و قلتی که در بحث متعلق التکلیف هست که حکم به متعلق لا بشرط از وجود و عدم باید تعلق بگیرد آن حرف‌ها دیگر نمی‌آید. پس بنابراین این‌که ما می‌گوییم احکام متعلق به طبایع هست نه به افراد، اگر مراد از تعلق احکام شرعیه مراد آن موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی باشد تفسیر تعلق احکام به طبایع لا بالافراد را نباید اینجور تفسیر بکنیم که احکام به عناوین تعلق می‌گیرد یا به معنونات. احکام اینجا به معنونات تعلق می‌گیرد، یعنی آن زید خارجی هست که منشاء می‌شود که وجوب را فعلی کند. حالا مرحلۀ جعل را کار ندارم، مرحلۀ مجعول آن بنابر قول صحیح که مرحلۀ مجعول خودش یک مرحلۀ حقیقی هست و تحقق دارد. پس بنابراین در بحث ما که استصحاب موضوعات خارجیه را می‌خواهیم بکنیم یعنی استصحاب موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی این که احکام به طبایع تعلق می‌گیرد نه به افراد به این معنا نیست که احکام به عناوین تعلق می‌گیرد نه به معنونات. به چه معناست؟ احکام به معنونات تعلق می‌گیرد. ولی می‌گویند معنون دو حیثیت دارد. یک فرض کنید مستطیع، مستطیع افراد متعددی هستند که مستطیع هستند که این عنوان مستطیع برشان صدق می‌کند. مستطیع‌های مختلف هر کدامشان یک ممیزات شخصیه‌ای دارند، خصوصیات شخصیه‌ای دارند که مجمع این خصوصیات شخصیه و اینها کسی را به عنوان زید تشکیل می‌دهد. ما وقتی می‌گوییم حج واجب است ولو این آقای خاص هست که متعلق سبب وجوب می‌شود ولی بما أنّه مستطیعٌ نه بما أنّه متخصص بهذه الخصوصیة الفردیة. به‌طوری که اگر محالاً امکان داشت که مستطیع در خارج بدون مشخصات فردیه و مجرد از لبا تشخّص موجود می‌شد آن کلی و جامع بدون خصوصیات فردیه امکان تحقق خارجی داشت حکم برش بار می‌شد، چون حکم مال این فرد که مجمعی از آن عنوان‌های کلی و آن خصوصیات فردیه و امثال اینها هست نیست، حکم برای خصصیت مستطیع است. بنابراین بحث سر این است، آن که می‌گوید افراد متعلق به طبایع هست آن می‌گوید که شارع مقدس در واقع حکم را برده روی مستطیع‌ها، یعنی به عدد افراد مستطیع ما در خارج مستطیع داریم این مستطیع‌ها یک حیثیات فردیه‌ای در کنار هر یک از این مستطیع‌های خارجی وجود دارد. این مستطیع خارجی الف با یک خصوصیات فردیه است، مستطیع خارجی ب با یک خصوصیات فردیه است. همینجور تمام مستطیع‌ها با یک خصوصیات فردیۀ دیگری هستند. اینجا مرحوم آخوند می‌گوید که ولو حکم برای مستطیع است، ولی مستطیع به آن فرد یک اتحاد وجودی دارند، دو تا وجود نیستند که ما اینجا چیز داشته باشیم. اگر تعلق به افراد بگیریم کأنّه حکم برای این مجموعه است، مثل فرض کنید وضع عام موضع له خاص که آن مثال، یک از مثال‌هایی که در مورد وضع عام موضوع له خاص می‌زنند این است، می‌گویند مثلاً شخصی در این بیمارستان امروز روز شهادت امام صادق علیه السلام هست. در این بیمارستان ۵۰ تا بچه به دنیا می‌آید. می‌آیند تصمیم می‌گیرند می‌گویند که ما همۀ اسم این بچه‌ها را صادق گذاشتیم. اینجا عنوان من ولد فی هذا الیوم، عنوان مشیر هست در تک تک افراد با خصوصیات فردیه‌اش. آن موضوع له لفظ صادق من ولد فی هذا الیوم بما هو من وُلِد فی هذا الیوم نیست، من ولد فی هذا الیوم عنوان مشیر هست برای آن واقعیت خارجیه. این فرد، این فرد، این فرد، ۵۰ نفر با خصوصیات شخصیه‌شان، آن‌که می‌گویند احکام متعلق به افراد هست می‌گویند کأنّه شبیه عنوان مشیر است، اینجوری تصویر می‌کنند. خب اگر آن باشد که دیگر استصحاب خیلی واضح است دیگر، چون اصلاً برای آن مجموعه هست، یعنی زید وجوب اکرام دارد، عمرو وجوب اکرام دارد، بکر وجوب اکرام دارد. مستطیع واجب الحج است، یعنی زید مستطیع واجب الحج است، عمرو مستطیع واجب الحج است، بکر مستطیع واجب الحج است. دیگر حتی خصوصیات فردیه هم در موضوع تکلیف دخالت دارد. خیلی واضح است که دیگر این شبهه، شبهه نمی‌آید. البته آن مشکلی که من اینجا مطرح کردم همین‌جور پابرجاست. و آن مشکل این است که اصلاً این شبهه اینجا چی است؟ حالا شما استصحاب زید بکنید، بگویید زید مستطیع قبلاً موجود بوده است،‌ الآن هم موجود است. یا استطاعت مستطیعی که در کنار زید هست، با زید متحد است. چه فرقی دارد؟ بالأخره هر کدام را بخواهید استصحاب کنید، می‌شود دیگر. یعنی چه فرقی دارد؟ آن اشکالی که اصلاً من نفهمیدم که نتیجۀ این بحث چی است، آن را خیلی درست متوجه نشدم.

شاگرد: چیزی که فرمودید که مرحوم آخوند روایتش ؟؟؟ ظاهراً ؟؟؟ موضوع است، بعدش فرمودید حالا، این شاهدش را

استاد: موضوعات خارجیه تعبیر می‌کند. اصلاً متعلق موضوعات خارجیه نیست. متعلق خارجیه نیست، فعل بخارجیته تعلق نگرفته

شاگرد: وفای به

استاد: نه، بحث وفای به نذر نیست، آن نیست، آن بحث اوّل بود این سوم است، از آنها گذشتیم. استصحاب الموضوعات الخارجیة هستند. آن وفای به نذر یک شبهۀ دیگری بود. آن وفای به نذر آن در مورد متعلق است. آن یک چیز دیگر است. نه این چیز اخیر می‌گوید استصحاب فی الموضوعات الخارجیة، مربوط به متعلق نیست چون متعلق بخارجیته حکم بهش تعلق نگرفته.

اینجا مرحوم آقای حاج شیخ یک تعبیری دارند من یک کمی نفهمیدم مرحوم آقای حاج شیخ چی می‌خواهند بفرمایند، حالا عبارت‌های ایشان را. ایشان بعد از این‌که خلاصۀ کلام مرحوم آخوند را نقل می‌کنند بعد می‌فرمایند: «هذا الايراد نقله شيخنا الاستاذ في‏ تعليقته‏ عن‏ بعض‏ الاعاظم‏ من معاصريه.»

بعد می‌گویند: «اقول: يحتمل ان يكون مراده ان الجزئى الخارجي لم يترتب عليه حكم في الشرع بل انما يسرى الحكم اليه عقلا للانطباق، فترتب الحكم على الجزئى الخارجي عقلى لا شرعى،» این یک

«و يحتمل»

البته این دو تا احتمالی که مرحوم آقای حاج شیخ مطرح می‌کنند من فکر می‌کنم مراد، مراد آن بعض الاعاظم را می‌خواهد بگوید نه مراد مرحوم آخوند. مراد مرحوم آخوند روشن است که همین احتمال است، چیزی غیر از این احتمال، احتمال دوم در کلام مرحوم آخوند اصلاً راه ندارد، حالا بعد عرض می‌کنم.

آن مراد بعض الاعاظم می‌گوید آن کلام بعض الاعاظم در اختیار ما نیست، شاید همچین مطلبی را مرادش بوده.

اما احتمال دومی که ایشان مطرح

«و يحتمل ان يكون مراده ان الاعيان الخارجية كالخمر و نحوها ليست بنفسها موضوعة للحكم التكليفى، ضرورة ان موضوع التكليف»

این موضوعی که اینجا ایشان تعبیر می‌کند موضوع به اصطلاح مرحوم نایینی نیست. موضوع به اصطلاح قوم هست.

«ضرورة ان موضوع التكليف انما هو فعل المكلف، فالحرام شرب الخمر مثلا لانفسها،» یعنی لا نفس الخمر «فكون المائع المخصوص خمرا لا يترتب عليه شي‏ء الا كون شربه شرب الخمر، و هو موضوع للحرمة، فاستصحاب خمرية شي‏ء لاثبات ان شربه شرب الخمر من الاصول المثبتة.»

بعد ایشان می‌گوید و الجواب ان کون الماء الخارجی خمراً موجب

«و الجواب ان كون المائع الخارجي خمرا موجب لصيرورته حراما بنفس الحرمة المجعولة المتعلقة بشرب الخمر، لان الحكم المتعلق بالعناوين الكلية عين الحكم المتعلق بجزئياتها، فالمائع الخارجي على تقدير كونه خمرا يكون شربه حراما، لاتحاد شربه مع شرب الخمر و هو واضح.»

اینجا یک ابهامی در کلام مرحوم آقای حاج شیخ هست من مطلب را توضیح بدهم، دو تا شبهه اینجا مطرح هست، این دو تا شبهه اصلاً جداست و پاسخش باید جدا داده بشود. اینها را هر دو را همان دو تا وجهی که ایشان ذکر می‌کند آنها دو تا شبهۀ مختلف هستند، یک شبهه این است که حکم تعلق گرفته به عناوین کلیه، نه به جزئیات. خب آن جوابش این است که حکم از عناوین کلیه به جزئیه سرایت می‌کند، حالا با همان ان قلتی بود که این در صورتی است که به نحو صرف الوجود نباشد، به نحو مطلق الوجود باشد با آن بحث.

یک بحث دیگر این هست، بحثی که احتمال دوم ایشان این که موضوع تکلیف یعنی متعلق تکلیف به اصطلاح مرحوم نایینی شرب الخمر است نه خود خمر. شرب الخمر متعلق تکلیف است. بنابراین شما استصحاب را که مربوط به خمر است بخواهد شرب خمر را معنون به یک عنوانی بکند کأنّ مثبت است. اینجا مرحوم آقای حاج شیخ هر دو را با هم پاسخ داده کأنّ اینها یک جوری است نحوۀ پاسخ. پاسخ مطلبش این است، ببینید ما دو تا قضیه می‌توانیم اینجا داشته باشیم. این‌که بگوییم الشرب الخمر حرامٌ. این شرب خمر را موضوع قرار می‌دهیم، حرامٌ را محمولش قرار می‌دهیم. استصحابی که نسبت به شرب خمر جاری می‌شود اثبات می‌کند حرامٌ بر آن بار می‌شود، این بحثی نیست.

یک موقعی هست نه خمرٌ را موضوع قرار می‌دهیم، محرم و شرب را محمول قرار می‌دهیم، می‌گوید الخمر محرم الشرب. این هم یعنی همچنان که لا تشرب الخمر ازش دو تا قضیه می‌توانیم ما در بیاوریم، این را به قضیۀ حملیه بخواهیم تبدیل کنیم هم می‌توانیم بگوییم که شرب الخمر حرام، هم می‌توانیم بگوییم الخمر محرم الشرب. البته این محرم الشرب که می‌گوییم در واقع محرم از باب وصف به حال متعلق است. خود خمر محرم نیست، محرم الشرب است، یعنی محرم شربه. وصف به حال متعلق است. ولی ما دلیل نداریم که محمول قضیۀ ما حتماً باید حکم شرعی متعلق به خود شیء باشد. حکم شرعی متعلق به اجزای شیء مرتبطات شیء هم باشد کافی است.

شاگرد: مجاز نیست

استاد: نه، بحث مجاز و غیر مجاز نیست، بحث این هست که برای استصحاب که ما می‌گوییم استصحاب موضوع می‌کنیم برای ترتب حکم، همین مقدار کافی است. ما می‌گوییم این مایعی که اینجا بود قبلاً خمر بود، حالا هم خمر است، الخمر شربه حرام فهذا المایع شربه حرام، همین مقدار کافی است، بیشتر از این نمی‌خواهیم. و این را هم عرض بکنم این شبهه اصلاً به کلیت و جزئیت ربطی ندارد. این دو تا بحث را باید جدا کرد. این‌که مرحوم آقای حاج شیخ تعبیر می‌کنند که «ان كون المائع الخارجي خمرا موجب لصيرورته حراما بنفس الحرمة المجعولة المتعلقة بشرب الخمر، لان الحكم المتعلق بالعناوين الكلية عين الحكم المتعلق بجزئياتها،»

ربطی به هم ندارد. آن یک شبهۀ دیگر است، این یک شبهۀ دیگر است. ببینید فرض کنید شما می‌گویید که اکرم زیداً. اذا کان زیدٌ موجوداً وجب اکرامه. شما بقای حیات زید را استصحاب می‌کنید. خود حیات زید که اثر ندارد. اکرام زید واجب است. عین همین مطلب که خمر اثر ندارد، شرب الخمر اثر دارد که حرمت رویش رفته. این همین است دیگر، اکرام زیدٍ واجبٌ، نه زیدٌ. بله هر دو جا هم پاسخش هم همین است. شما زید را موضوع قرار بدهید بگویید زیدٌ واجب الاکرام. همین مقدار کافی است، یعنی این دلیلی که ما در استصحاب گفته که استصحاب موضوع کن برای ترتب حکمش، این موارد را می‌گیرد. و ما هم ممکن است به این بیان بعضی از استصحاباتی که ادلۀ خاصه برایش وارد شده را توضیح بدهیم. ثوب طاهر در روایت می‌گوید که استصحاب بقای طهارت ثوب بکنیم. ما می‌گوییم الثوب الطاهر یصح صلاة فیه. الصلاة فیه است متعلق صحت. ولی الثوب الطاهر را موضوع قرار بدهی، یصح الصلاة فیه محمولش قرار بدهیم، بگوییم هذا الثوب کان طاهراً و الآن کما کان و الثوب الطاهر یصح الصلاة فیه فهذا الثوب یصح الصلاة فیه. اینجوری اصلاً آن مشکل بعضی مثباتی که در اینجور موارد بود حل کنیم. این هم خودش یک بیانی هست. این‌که این دو تا شبهه اصلاً دو تا چیز مختلفی است، اینها با همدیگر مرحوم آخوند یک کاسه کردند و شبهه‌ای که اینجا مرحوم آخوند مطرح می‌کنند اصلاً شبهۀ دوم نیست. عناوین کلیه است. آن شبهۀ دومی که ایشان مطرح می‌کنند اصلاً ربطی به کلیت و جزئیت ندارد. یک چیز دیگر است، کلام مرحوم آخوند مربوط به کلیت و جزئیت است، روند بحثش هم همان روندی است که خود مرحوم آخوند دنبال می‌کند. این بحث دومی که ایشان مطرح کردند اصلاً یک بحث دیگر، خودش فی نفسه نکته‌ای است، این کلام مرحوم آقای حاج شیخ درست است که الخمر وقتی یک حرمت روی خمر می‌رود، در شرب خمر، هم شرب خمر موضوع تکلیف قرار می‌گیرد هم خمر. شرب خمر موضوع حرامٌ قرار می‌گیرد. خمر موضوع محرم الشرب قرار می‌گیرد. و همین مقدار کافی است.

شاگرد: حاج شیخ که این را نگفته، این ؟؟؟

استاد: نه، جواب اوّلیه‌ای که هست همین است. می‌گوید الخمر متعلق. یک خط اوّلش که عبارت دارد من یک بار دیگر عبارت را بخوانم. خط اوّلش همین جواب، می‌گوید: «و الجواب ان كون المائع الخارجي خمرا موجب لصيرورته حراما بنفس الحرمة المجعولة المتعلقة بشرب الخمر،»

شاگرد: منظورش همان اتحاد کلی با فرد است

استاد: نه، مائع الخارجی خمراً. می‌گویم این اگر، عبارت یک جوری است من این. آن شبهه‌ای که اینجا هست آن شبهه را هم اصلاً بحث شبهه، مشکل قضیه این هست، مشکل این هست که حکم روی این مایع خارجی نرفته روی فعل متعلق به این مایع خارجی رفته. این اصلاً به کلیت و جزئیت ربطی ندارد. و جوابش هم ربطی به آنها ندارد. اصلاً مدل جواب. می‌گویم اگر مراد ایشان این باشد، می‌گویم عبارت یک قدری پس و پیش عبارت مرحوم آقای حاج شیخ ابهام‌آمیز است که چی ایشان می‌خواهند بحث را مطرح کنند. علی ای تقدیر این خودش یک نکته‌ای است که آن محمولی که ما با استصحاب موضوع می‌خواهیم آن محمول را ثابت کنیم آن محمول لازم نیست حرامٌ، واجبٌ باشد بدون قید. ممکن است واجب الاکرام را محمول قرار بدهیم. محرم الشرب را محمول قرار بدهیم، همین مقدار کافی است. الثوب الطاهر یصح الصلاة فیه. الانسان المتطهر یجوز له الصلاة فی هذه الحالة. یعنی در واقع آن چیزی که جواب رویش تعلق می‌گیرد به صلاة تعلق می‌گیرد، ولی صلاة در حال طهارت حدثیه و خبثیه. همین مقدار کافی است ما بیشتر از این دلیل نداریم که ادلۀ استصحاب باید به موضوعی که محمولش حکم شرعی باشد بدون هیچگونه پیشوند، پسوندی. بگوییم الصلاة واجب. صلاة را بخواهیم استصحاب را در. نه، آن چیزی که

شاگرد: محمول واقعی نیستند

استاد: هر چی می‌خواهد باشد مهم نیست.

شاگرد: هیئت

استاد: نه مهم نیست، بحث نحوی نداریم که. بحث این است که ادله‌ای گفته که استصحاب موضوعات بکن برای ترتب حکم این موارد را می‌گیرد، اسمش را سببی می‌گذارید. ما همچین چیزی نداریم که حتماً باید محمولش یک حکم متعلق به خود شیء باشد که. هر چی می‌خواهید بگیرید. این محصل این بحث هست.

حالا اینجا مرحوم آخوند بحث را در کفایه به یک شکل دیگری مطرح کرده، همین چیز را، اولاً تنبیه مستقل قرار داده، مدل بحث را هم تغییر داده، اینجا کفایه را ملاحظه بفرمایید. کفایه بیشتر از آن که مطلبش خیلی چیز هست، یک سری اصطلاحات ایشان دارد، اصطلاحات باید توضیح داده بشود، یک تفصیلاتی دارد، هم اصطلاح هم چیزها را، حالا بحث را روی کفایه دنبال می‌کنیم و بحث کفایه را هم توضیح اصطلاحی‌اش لازم هست هم یک تفکیکات یک چیزهایی دارد که تنبیه بعدی است. این را تنبیه مستقل قرار داده، که همین است ولی همین را مستقلاً تنبیه قرار داده که خب بعضی از آقایان اشکال کردند که خوب بود که این هم ادامۀ همان تنبیه قبلی قرار می‌دادید چیز جدیدی نیست که این را تنبیه‌اش را مستقل کردید که حالا ما به آن بحث‌های شکلی‌اش فعلاً خیلی کار نداریم. درست هم هست، انتقاد به جایی هست که از جهت شکلی این یک تنبیه مستقل نباید قرار بگیرد. ولی مرحوم آخوند در اینجا خواسته یک مقداری اصطلاحات منطقی را وارد اصول کرده باشد و امثال اینها این را به عنوان یک تنبیه مستقل طرح کرده، این را ان شاء الله در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان